

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۲)

رشته انبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدرس الرابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البيان﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴
خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پرديس	الفردوس
پيروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

المُفْرَدَاتُ الفَارِسيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ العَرَبِيَّةَ مُنْذُ العَصْرِ الجَاهِلِيّ، فَقَدْ نُقِلَتْ إِلَى العَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فَارِسيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الإِيرَانِيِّينَ فِي العِرَاقِ وَ اليَمَنِ، **معرف بالعلمية**
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل (ترجمه) شد.

وَ كَانَتْ تِلْكَ المُفْرَدَاتُ تَرْتَبِطُ بِبَعْضِ البَضَائِعِ الَّتِي مَا كَانَتْ عِنْدَ العَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيَابِجِ.
و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت؛ مانند مشک و ابریشم (و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود)

وَ اشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الفَارِسيَّةِ إِلَى العَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ إِيْرَانِ إِلَى الدَّوْلَةِ الإِسْلَامِيَّةِ.
و این انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

معرف بالعلمية

وَ فِي العَصْرِ العَبَّاسِيِّ اَزْدَادَ نَفُوذُ اللُّغَةِ الفَارِسيَّةِ حِينَ شارَكَ الإِيرَانِيُّونَ فِي قِيَامِ الدَّوْلَةِ العَبَّاسِيَّةِ عَلَى يَدِ امثالِ أَبِي مُسْلِمِ الخُرَّاسَانِيِّ وَ آلِ بَرْمَكٍ، **معرف بالعلمية**
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

معرف بالعلمية

وَ كَانَ لِابْنِ المُقَفَّعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأثيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الكُتُبِ الفَارِسيَّةِ إِلَى العَرَبِيَّةِ، مِثْلَ كَلِيْلَةِ وَ دِمْنَةِ.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیل و دمنه به عربی ترجمه کرد.

معرف بالعلمية

° اِرْتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: اِرْتَبِطْ / مصدر: اِرْتَبَطَ)

معرف بالعلمیة

معرف بالعلمیة

وَ الْفِرُوزِآبَادِيُّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَصُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی‌گیرد. (شامل می‌شود)

معرف بالعلمیة

وَ قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ أبعادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ؛ فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونِجِيُّ كِتَاباً يَصُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَمُ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در مطالعات خود آشکار کرده‌اند (توضیح داده‌اند). پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمُ الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَعَبَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقاً لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «ك، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرگان، چادُرشَب ← شَرَشَف و ...

اما کلمه‌های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن‌هایش دگرگون شد و عرب‌ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده‌اند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرجان، چادُرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اشْتَقُّوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «كَنْج» الْفَارِسِيَّةِ.^{۵۳} و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه - [و طلا و نقره انباشته می‌کنند...]- از کلمه «کنج» فارسی.

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَا دَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ أزدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

الفارسیة



^{۵۱} الدرّاسات: مطالعات

^{۵۲} لغت‌نامه، قاموس/ فرهنگ‌نامه / حروف المُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^{۵۳} سوره توبه: ۴، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

برگرد **المعجم**

مُفْرَدَاتٍ : واژگان مِسْكٌ : مُسْكٌ نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ) نَقَلَ : منتقل کرد، ترجمه کرد (مضارع: يَنْقُلُ) وَفَقَّاهُ : بر اساس يَضْمُ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ) دَخِيلٌ : وارد شده دِيْبَاجٌ : ابریشم شَارِكٌ : شرکت کرد (مضارع: يُشَارِكُ) مُعْرَبٌ : عربی شده	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ) أَشْتَدُّ : شدت گرفت (مضارع: يَشْتَدُّ) أَشْتَقُ : برگرفت (مضارع: يَشْتَقُ) أَنْضَمَ : پیوستن (إِنْضَمَ، يَنْضَمُ) يَبِينُ : آشکار کرد (مضارع: يَبِينُ)	بر وزن «إِفْتَعَلَ» فعل ماضٍ من باب «إِفْتَعَلَ» مصدر من باب «إِنْفَعَالَ» فعل ماضٍ من باب «تَفَعَّلَ» بزيادة حرف واحد
---	--	--	--

برگرد **حول النص**

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
قد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲- بعد أي حدث تاريخي اشتد نقل الكلمات الفارسية إلى العربية؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
اشتد النقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

۳- من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
الدكتور التونسي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۴- متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۵- بأي سبب نقلت المفردات الفارسية إلى العربية؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
نقلت المفردات الفارسية إلى العربية بسبب التجارة و دخول الإيرانيين في العراق و اليمن.
واژگان فارسی به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

۶- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
 چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
 تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
 تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

بِرگردوا علموا

المعرفة و النكرة

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مُدْرَسٌ : معلّمی آمد .
 جاءَ المُدْرَسُ .معلّم آمد.
 وَجَدْتُ قَلَمًا . قلمی را یافتم .
 وَجَدْتُ الْقَلَمَ . قلم را یافتم.

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا.
 اسب‌هایی را دیدم. آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمه أفراساً «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (َ ، ِ ، ُ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٌ و رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.
 معادل عربی هر سه جمله بالا می‌شود: جاءَ رَجُلٌ.

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلَم، مانند: عَبَّاسٌ، كَاطِمٌ و حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

خراسانی: نکره - الخراسانی: معرفه به ال - الخراسان: معرفه علم

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

أَلْعِلْمُ كَنْزٌ . دانش گنج است.
 قَرِيقُنَا فَائِزٌ . تیم ما برنده است.
 در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبری که صفت یا مضاف الیه نداشته باشد، معدودها، موصوف یا صفت - یکی از این دو-، قیدهای حالت، بعضی از موارد مثل: جَدًا، جَيِّدًا، أَيْضًا و ...، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

الجملة بعد النكرة

۱- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾^{۲۵} نور: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲- ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ...﴾ المزمّل: ۱۶ و ۱۵

رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

الجملة بعد النكرة خبر مبتدأ

۳- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ عَابِدٍ﴾ رسول الله ﷺ: دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

ه اِعْلَمُوا ه

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ» که «و» و «كِي، لِ، لِي، حَتَّى» تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می شوید	لِي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می روند	كِي يَذْهَبَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَالْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ البقرة: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.

۴ ◦ الْمِشْكَاةُ: چراغدان

۵ ◦ الدُّرِّيُّ: درخشان

۶ ◦ آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف ناصبه نام دارند)، نشانه‌ی انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و تَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و ... تَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَانِ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکلی ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

۷ ◦ و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

۲- ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴^۹

از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی ...

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحَكْمُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ. الإمام الصادق عليه السلام (أعلام الدين: ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند. (یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن [مطلب] پاسخ می‌دهد و پیش از آن که [مقصود گوینده را] بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

که الثمارین برگرد

- × ✓ الثَّمَرَيْنِ الْأَوَّلِ: الْجُمْلَةُ الصَّحِيحَةُ وَ غَيْرَ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.
 - ✓ ۱- الْمِسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغِزْلَانِ. الجملة بعد النكرة
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.
 - ✓ ۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ فُماشٍ تُوضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. الجملة بعد النكرة
ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.
- × ۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا.
عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصلش به زبان می‌آورند.
- ✓ ۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتِ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.
صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.
- × ۵- أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. الجملة بعد النكرة
دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

الثَّمَرَيْنِ الثَّانِي: عَيْنِ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

- ۱- تَجَرِي الرِّيحُ بِمَا تَشْتَهِي السُّفُنُ. هر چه پیش آید خوش آید.
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَهْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلٌّ. نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. بَرْدِ کشتی آنجا که خواهد خدای و گر جامه بر تن دَرَدِ ناخدای

^۹ رَزَقَ: روزی داد
^{۱۰} خَلَّةٌ: دوستی
^{۱۱} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
 باده‌ها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند (می‌وزند)
 کس که دور از چشم هست، از دل دور است.
 کسی که دور از چشم هست، از دل دور است.
 خرما خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
 بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.
 صبر کلید گشایش است.
 خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.
 هر چه پیش آید خوش آید.
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ
 کس از دل برود هر آنکه از دیده رود.
 ۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
 کس نمک خورد و نمکدان شکست.
 ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ .
 کم گوی و گزیده گوی چون در.
 ۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
 گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
 ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ .
 خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّلَايَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
 این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



لِمَنْ هَذَا التَّمثالُ؟ لِسَيبَوِيهِ.
 این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلِ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
 هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تَشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
 بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هَلْ تَشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
 آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای را می‌بینم.

^{۶۱} فعل بعد از موصول «مَنْ و ما» به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود. «خیر» در این عبارت اسم تفضیل است.
^{۶۲} «الخیر» در این عبارت «مصدر» است. بطور کلی بدانید هرگاه «خیر و شر» با «ال» همراه باشند، اسم تفضیل نیستند.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

۱. عَيْنُ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگان درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبند کهنه |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین |

۲. تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكْرَةَ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.



معرف بال معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مَنظَمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التَّرَاثِ الْعَالَمِيِّ

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد. قابوس: معرفه / التراث: معرفه



معرف بالعلمية معرف بالعلمية نكرة معرف بالعلمية معرف بالعلمية نكرة

عِمَارَةُ خَسْرُو آبَادِ فِي سَنَنْدِجِ تَجْدِبُ سِيَّاحًا مِنْ مَدِينِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهَزَادِهِ قُرْبَ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در سنندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است. سنندج، کرمان: معرفه / سیاحاً: نکره / جنة: نکره



معرف بالعلمية معرف بالعلمية

مَعْبَدُ كَرْدَكَلَا فِي مَحَاظِفَةِ مازندرانِ أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ. ۶

تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.

کردکلا، مازندران: معرفه

۶ أُشِيرَ إِلَيْهِ: به آن اشاره شده است.

۶ قَائِمَةُ التَّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

۶ تکیه کردکلا، از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

الْفِعْلُ الْمَاضِي	الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	اسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَّقَ : موافقت کرد من باب مفاعلة	<input checked="" type="checkbox"/> يُوَافِقُ	<input checked="" type="checkbox"/> وَاْفِقْ	التَّوْفِيقُ	<input checked="" type="checkbox"/> الْمُوَافِقُ
تَقَرَّبَ : نزدیکی جست من باب تفعّل	<input type="checkbox"/> يُوقِفُ	وَقَّفَ	الْمُؤَافَقَةُ	الْمُوقِفُ
تَعَارَفَ : شناخت من باب تفاعل	<input checked="" type="checkbox"/> يَقْرَبُ	قَرَّبَ	التَّقَرُّبُ	الْمُقَرَّبُ
اِسْتَعَلَّ : کار کرد من باب افتعال	<input checked="" type="checkbox"/> يَتَقَرَّبُ	<input checked="" type="checkbox"/> تَقَرَّبْ	التَّقْرِيبُ	الْمَتَقَرَّبُ
اِنْفَتَحَ : باز شد من باب انفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يَتَعَارَفُ	تَعَارَفَ	الْمُعَارَفَةُ	الْمُتَعَارَفُ
اِسْتَرْجَعَ : پس گرفت من باب استفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يَنْشَغِلُ	اِنْشَغَلَ	الْاِنْشِغَالُ	الْمُنْشَغِلُ
نَزَلَ : پایین آورد من باب تفعیل	<input checked="" type="checkbox"/> يَشْتَغِلُ	<input checked="" type="checkbox"/> اِسْتَعْلَ	الْاِسْتِغَالُ	الْمُشْتَغِلُ
اَكْرَمَ : گرامی داشت من باب إفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يَفْتَتِحُ	<input checked="" type="checkbox"/> اِنْفَتَحَ	الْاِسْتِفْتِاحُ	الْمُفْتَتِحُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يَنْزِلُ	اِنْزَلَ	الْاِنْفِتَاحُ	الْمُنْفَتِحُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يَسْتَرْجِعُ	<input checked="" type="checkbox"/> اِسْتَرْجِعْ	الْاِرْتِجَاعُ	الْمُسْتَرْجِعُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يَرْجِعُ	رَاجِعٌ	الْاِسْتِرْجَاعُ	الْمَرْجِعُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يُنْزِلُ	<input checked="" type="checkbox"/> نَزَلَ	الْتَّنْزِيلُ	الْمُنْزِلُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يَكْرِمُ	<input checked="" type="checkbox"/> اَكْرِمْ	الْاِكْرَامُ	الْمُكْرِمُ
	<input checked="" type="checkbox"/> يَكْرُمُ	كْرُمٌ	الْتَّكْرِيمُ	الْمُكْرِمُ

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرَجِّمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. فعل‌های مضارع منصوب

- ﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ...﴾ الأعراف: ٨٧
صبرکنید تا خداوند میان ما داوری کند. ← اصْبِرُوا (فِعْلُ الْأَمْرِ)
- ﴿... يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الفتح: ١٥
می‌خواهند کلام خداوند را عوض کنند. ← اللَّهُ (الْمُضَافُ إِلَيْهِ)
- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...﴾ الأحزاب: ٤٣ (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)
او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به روشنی بیرون آورد ← عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ (اسم موصول)
- ﴿... لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ...﴾ آل عمران: ١٥٣
تا بر آنچه که دست داده‌اید، اندوهگین نشوید. ← فَاتَ (الْفِعْلُ الْمَاضِي)
- ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...﴾ آل عمران: ٩٢
به نیکی دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید. ← لَنْ تَنَالُوا/ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا/ تُحِبُّونَ (الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ)

يُصَلِّيٰ: درود می‌فرستد لِكَيْلَا: لِكَيْ + لا (لای نفی) فَاتَ: از دست رفت لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

فَرَس (اسب): أَفْرَاس	اَثَر (نشان): اَثَار	تاریخ (تاریخ): تَوَارِيخ
قَرْيَةٌ (دهکده): قُرَى	عَبْد (بنده): عِبَاد	دَوْلَةٌ (کشور، حکومت): دَوْل
مِثْل (همسان، مشابه): امثال	مَلْعَب (ورزشگاه): مَلَاعِب	رَسُول (فرستاده): رُسُل
کتاب: کُتِبَ	سِن (دندان): اَسْنَان	سَمَك (ماهی): اَسْمَاک
جِدَع (تنه): جُدُوع	جَنَاح (بال): اَجْنِحَة	فَم (دهان): اَفْوَاه، اَفْهَام

بَلْمَطَالَعَة برگرد

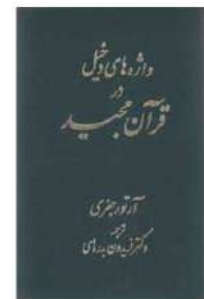
اَلْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

إِبْرِيْسَم: اِبْرِيشَم / اِبْرِيق: اَبْرِيز / اَرْجَوَانِي: اَرْجَوَانِي / اَسْتَاذ: اَسْتَاذ / اِسْتَبْرَق: سَيْتَبْرَك / اَسْطُوَانَة: اَسْطُوَانَة / اَبُو نَج: اَبُو نَج / اَبُو نَه / بَخْشِيْش ← بَخْشِيْش (بِالْفَارْسِيَّة: اِنْعَام) / اَبُو ج (نوعٌ مِنَ الْجِذَاء) ← اَبُو ش / اَبُو نَجَان: اَبُو نَجَان (بِالْفَارْسِيَّة: اِبَادِمَجَان) / بَرِيْط: (بِرِ الْفَارْسِيَّة: سِيْنَه + بَت: بِالْفَارْسِيَّة: اَرْدَك) مِنْ اَلْاَتِ الْمَوْسِيْقِيَّ / بَرَزْخ ← بَرَزْ اَخُو (اَلْعَالَمُ الْاَعْلَى: جِهَانِ بَالَا) / بَرِنَامَج: بَرِنَامَه / بَرَوَاز ← بَرَوَاز: قَاب / بَرِيْد ← بَرِيْدَه دُم: بِيْسْت / بِيْسْتَان: بُوْسْتَان / بَغْدَاد: بَغ + دَاد (خَدَادَاد) / بُوْسَة ← بُوْسَه / بَهْلَوَان ← بَهْلَوَان (بِالْفَارْسِيَّة: بَنْدَبَاز) / بَس: بَس / بَط: بَت (بِالْفَارْسِيَّة: اَرْدَك) / بَلُوْر: بَلُوْر / بَنْفَسَج: بَنْفَسَه / تَارِيخ: تَارِيْخ / تَوِيْج: تَاج / كَذَارِي ← تَاج / تَخْت: تَخْت / تَرْجُمَان (تَرْجَمَة) ← تَرْزُبَان / تَتُوْر: تَنُوْر / تَوْت: تَوْت / جَامُوْس: كَاوَمِيْش / جَزْر: كَزْر / جَص: كَجْ / جَلَاب: كَلَاب / جَلْنَار: كَلْنَار / جُنَاح: كُنَاه / جُنْدِي: كُنْدِي / جَوْرَاب: كُوْرِبَا (كُوْرَاب) / جَوْر: كُوْر (بِالْفَارْسِيَّة: كِرْدُو) / جَوْشَن ← جَوْشَن: زَرَه / جَوْهَر: كُوْهَر / جِرْبَاء: هُوْرُبَان (هُور: خُوْر «خُوْر شِيْد») / خَانَه: خَانَه (بُيُوْتٌ فِي لَعْبَةِ الشُّطْرَنْج) / خُنْدَق: كَنْدَك / دَجَلَه: تِيْگِرَه (تَنْد و تِيْز) / دَرُوِيْش: دَرُوِيْش / دُسْتُوْر ← دَسْتُوْر: قَانُوْن / دِيْبَاج: دِيْبَا / دِيْن: دِيْن / رَازِيَانَج: رَازِيَانَه / رِزْق ← رُوْجِيْك، رُوْزِيْك «رُوْزِي» / رُوْزِنَامَه ← رُوْزِنَامَه (بِالْفَارْسِيَّة: تَقْوِيْم) / رُوْزَنَه ← رَهْنَامَج: رَاهِنَامَه (دَلِيْلٌ لِّلْسَفَرَاتِ الْبَحْرِيَّة) / زَرَكَش ← زَرَكَش (نَسَجَ الْقُمَاشَ يَحْيُوْطُ مِنَ الدَّهَبِ: تَارِهَائِ زَرَبَه پَارِچَه كَشِيْد) / زَمَان: زَمَان / زَمَهْرِيْر: بِيْسَارِ سَرْد / زَنْبِيْل (زَنْ: اِمْرَاةٌ + بَال: يَدٌ = عَلَى يَدِ الْمَرَاةِ / زَنْجَار: زَنْكَار / سَادَج: سَادَه «سَدَاچَه: سَادَكِي» / سَاعَه: سَايَه / سَجِيْل: سَنْگِ كِل / سَخَط: سَخْت (اَلْعَضَبُ الْكَثِيْرُ) / سِرَاج: جِرَاج / سِرَادِيْق: سِرَاطِرْدَه / سِرْحَس: سِرْحَس / سِرْدَاب: سِرْدَاب (زِيْرِ زَمِيْنٍ يَبْنَاءُ تَحْتِ الْاَرْضِ) / سَرَمَد: سَرَامَد (بِيْ اَغَاْزٍ وَ پَايَانٍ: مَا لَا اَوَّلَ لَهُ وَ لَا اَخِرَ) / سِرْوَال: سِلْوَال / سِكْر: سِكْر / سَكَنْجَبِيْن: سِرْكَه اَنْكَبِيْن / سَلْجَم: سَلْجَم / سَنْجَاب: سَنْجَاب / سُوْسَن: سُوْسَن / شَاشَه: صَفْحَه تَلُوِيْزِيُوْن ← شِيْشَه / شِيْشَه / شَاهِيْن (صَقْر: شَاهِيْن) / شَوْنَدَر: شَوْنَدَر / شَهْدَانِج: شَاهِدَانَه / شَهْد: عَسَل / شَيْء ← شَيْء: چِيْز / صَفَق: دَسْتِ زَد ← چَيْك / صَلِيْب ← چَلِيْبَا / صَنْج: چَنْگ، سَنْج / طَارَج: تَاْزَه / طَسْت: دَشْت / عَبْقَرِي ← اَبْكَارِي / عَفْرِيْت ← اَفْرِيْد / فِرْجَار، بِرْكَار ← پَرْكَار / فُسْتُق: بِيْسْتَه / فِلْفِل: پِلْپِل / فُوْلَاد: پُوْلَاد / فَيْرُوْز ← فَيْرُوْز / فَيْرُوْزَج: فَيْرُوْزَه / فِيْل: پِيْل / كَاس: كَاسَه / كَافُوْر ← كَپُوْر / كَهْرَبَاء: كَاَه رُبَا / كَنْز: كَنْج / لِيْجَام: لِيْجَام / مِحْرَاب: مِيْهْرَاب / مِسْكَ ← مِشْكَ: مِشْكَ / مِيْزَاب ← نَاوَدَان «كُمِيْز+ اَب» / نَارَنْج ← نَارِ رَنْگ: نَارَنْج / نَفْسِيْن: نَفْسِيْن / نَفِط: نَفْت / نَمَارِيْق: بَالِشْ هَا (جَمْعُ تَرْمَك) / نَمُوْدَج: نَمُوْنَه / وَرْد ← وَرْد: وَرْد / وَزِيْر: وَجِيْر / هَنْدَسَه: اَنْدَاْزَه

■ در امتحانات و کنکور از این بخش (معربات فارسی) سؤالی طرح نمی‌شود.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

اَكْتُبُ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً اَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ اَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



واژگان دخیل

طَارَج: تازگ (تازه)	توت: توت (فِرصاد)	اَسوار: سوار
طَسْت: تشت	توتياء: توتیا	اَسوار: دستوار (دستبند)
فالوَدَج: فالودگ (فالوده)	جاموس: گاومیش	بادزهر: پادزهر
قَصْعَة: کاسه	جزية: گزیت	بَخْت: بخت
كَعَك: کاک (کیک)	رُستاق: رُستاگ (روستا)	برقع: پرده
لَعْل: لال	زَنجَبیل: زنگبیل	بَنفَسَج: بَنفَشگ
مارِستان: بیمارستان	سُرادِق: سراپرده	بَیْدَق: پیادگ (پیاده)
مِهْرجان: مهرگان (جشنواره)	سِگنجَبین: سرکه انگبین	پسته: فُسْتَق
نَرَجِس: نرگس	سُنْدَس: سندس	تاج: تاج
نِسرین: نسرین	سَوَسَن: سوسن	تَبّا+شیر: تَبّا+شیر(مَثَلُ الحَلِيبِ)
نِفْط: نفت	صَوَلجان: چوگان	در عربی طَباشیر گویند.